



## درس خارج اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: احکام قطع  
موضوع جزئی: بررسی سه مطلب - مطلب اول: بررسی خروج مباحث قطع از علم اصول  
مصادف با: ۱۷ جمادی الثانی ۱۴۴۴  
- ادله خروج - دلیل دوم و سوم و بررسی آنها - دلیل عدم خروج  
سال چهاردهم  
جلسه: ۵۶

### «الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهیرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

#### خلاصه جلسه گذشته

عرض کردیم مقدمات در مقصد سادس چند مطلب باید مورد رسیدگی قرار بگیرد. مطلب اول این بود که آیا مباحث مربوط به قطع و اینکه مثلاً موافقت با قطع و مخالفت با قطع مستلزم استحقاق عقاب یا پاداش است، این از مسائل علم اصول خارج است یا جزء مسائل علم اصول محسوب می‌شود؟ عرض کردیم دو دیدگاه اینجا وجود دارد، برخی مثل محقق خراسانی معتقدند این مسائل از دایره مباحث علم اصول خارج است و بر خروج مباحث قطع از دایره علم اصول چند دلیل ذکر شده است. دلیل اول را دیروز مورد بررسی قرار دادیم و معلوم شد این دلیل نمی‌تواند اثبات کند خروج قطع و مباحث قطع را از دایره مسائل علم اصول. چند دلیل دیگر هم ذکر شده است:

#### دلیل دوم

تعریف مسئله اصولی بر این مباحث منطبق نیست. مسئله اصولی آن است که در طریق استنباط حکم شرعی کلی الهی قرار می‌گیرد. اگر چیزی در طریق استنباط و مقدمه استنباط حکم شرعی الهی واقع شد می‌شود مسئله اصولی یا به تعبیر دیگر مسئله اصولی باید در سلسله علل حکم کلی الهی قرار بگیرد، یعنی در کبرای قیاس استنباط واقع شود، شما مثلاً می‌گویید «هذا ظاهر فی الوجوب» بعد می‌گویید «کل ظاهر حجه» نتیجه می‌گیرید پس ظهور این در وجوب حجیت دارد. پیش آنچه به عنوان کبرای قیاس استنباط واقع شود یا به تعبیر دیگر در سلسله علل حکم کلی الهی قرار بگیرد می‌شود یک مسئله اصولی، «کل ظاهر حجه» یک مسئله اصولی است و در کبرای قیاس استنباط واقع شده و لذا یک مسئله اصولی است اما اگر یک مسئله‌ای نتواند در سلسله علل قرار بگیرد بلکه در سلسله معلولات حکم کلی شرعی واقع شود و نتوانیم ما آن را به عنوان کبرای قیاس استنباط قرار دهیم، این مسئله اصولی محسوب نمی‌شود.

این ملاک در مورد قطع و احکام آثار آن وجود ندارد. زیرا در مورد قطع، ما یک حکم شرعی را مسلم و مفروض می‌گیریم و بعد بحث می‌کنیم که آیا مخالفت یا موافقت با آن ثواب و عقاب دارد یا ندارد. حال مثال می‌زنم، ما یقین پیدا می‌کنیم که نماز جمعه در عصر غیبت واجب است حال این یقین به نماز جمعه را چطور می‌خواهیم مقدمه استنباط یک حکم شرعی قرار دهیم، ما چطور می‌توانیم این را در قیاس استنباط بگنجانیم؟ به عبارت دیگر یقین به وجوب نماز جمعه، در سلسله علل یک حکم کلی شرعی الهی قرار ندارد. ما گفتیم ملاک مسئله اصولی این است که مقدمه استنباط و کبرای قیاس استنباط قرار گیرد، بنابراین طریق برای استنباط حکم شرعی است. ما وقتی به یک حکم شرعی قطع و یقین داریم، یعنی از اول فرض گرفتیم و مسلم دانستیم این حکم شرعی را،

تردیدی در آن حکم شرعی نداریم، آن وقت، چطور می‌خواهیم این را در قیاس استنباط قرار دهیم تا حکم را استفاده کنیم؟ پس ملاک مسئله اصولی بر مباحث قطع منطبق نیست.

شاید وجه اینکه قدماء هم در کتاب‌های اصولی نوعاً متعرض مسئله قطع و احکام آن نشدند همین بوده، این بحث‌های مربوط به قطع بیشتر در بعد از عصر قدما وارد بحث‌های اصولی شده و درباره آن بحث کردند.

پس دلیل دوم این شد که تعریف مسئله اصولی و ملاک اصولی بودن یک مسئله بر بحث‌های مربوط به قطع منطبق نیست.

### بررسی دلیل دوم

اگر ما ملاک را این قرار دهیم که در طریق استنباط حکم شرعی قرار بگیرد یا کبرای قیاس استنباط باید واقع شود، این ادعا درست است، به این معنا که مباحث قطع از دایره مباحث علم اصولی خارج است. اما اگر کسی ملاک دیگری برای مسئله اصولی قائل باشد، لعل بتواند از این مشکل‌رهایی پیدا کند و بحث‌های قطع را به نوعی داخل در علم اصول کند. پس این درحقیقت یک اشکال مبنایی است.

### دلیل سوم

این دلیل که نزدیک به دلیل دوم و در کلمات شیخ انصاری به آن اشاره شده است این است: «والحاصل أن كون القطع حجة غير معقول، لأن الحجة ما يوجب القطع بالمطلوب فلا يطلق على نفس القطع» در رسائل این را شیخ انصاری فرمودند. اینکه ما بخواهیم عنوان حجت را بر قطع اطلاق کنیم صحیح و معقول نیست، زیرا حجت چیزی است که موجب قطع به مطلوب می‌شود، ما اصلاً برای چه می‌خواهیم بگوییم قطع حجت است، عنوان حجت را برای چه منظوری بر یک چیزی اطلاق می‌کنیم؟ مثلاً روایتی قائم شده بر وجوب نماز جمعه در عصر غیبت، ما می‌گوییم این حجت است، معنای اینکه این حجت است چیست؟ یعنی ما را به مطلوب راهنمایی کند و ما یقین کنیم به وجوب نماز جمعه در عصر غیبت؛ حال اگر ما خودمان قطع داشتیم بر وجوب نماز جمعه، دیگر چرا به دنبال حجت باشیم، حجت را می‌خواهیم تا یقین به مطلوب پیدا کنیم، وقتی مطلوب حاصل است، دیگر نمی‌توانیم عنوان حجت را بر آن اطلاق کنیم. پس اطلاق حجت بر قطع معقول نیست. ما نمی‌توانیم حجت را به قطع اطلاق کنیم.

در دلیل دوم ملاک مسئله اصولی را طریقیّت برای استنباط و وقوع در قیاس استنباط به عنوان کبری ذکر کردند و گفتند این ملاک بر قطع منطبق نیست. در این دلیل می‌گوید که ما در علم اصول به دنبال حجیت هستیم، به دنبال پیدا کردن حجت هستیم، و اینکه چه چیزهایی حجت هستند، مثلاً می‌گوییم ظاهر حجت است یا خبر واحد حجت است، اصالة الاطلاق حجت است، اصالة العموم حجت است که اینها مصادیق اصالة الظهور هستند، وقتی حجیت اینها ثابت شد، ما به کمک اینها حکم شرعی را به دست می‌آوریم. در جایی که ما خودمان یقین داریم به حکم شرعی، دیگر معنا ندارد بگوییم قطع حجت است، اصلاً اطلاق حجت بر قطع معقول نیست، زیرا ما خودمان یقین به حکم شرعی داریم.

نکته‌ای که متوجه این دلیل است، این است که این خودش محل اختلاف است. البته عنایت بفرمایید ضمن اینکه دلیل سوم به دلیل دوم نزدیک است، اما تفاوت هم دارد. ما فرمایش محقق بروجردی را که نقل کنیم این مسئله بیشتر روشن می‌شود که بالاخره این بیان در دلیل سوم با دلیل دوم فرق دارد.

این سه دلیل اقامه شده برای اینکه مسائل مربوط به قطع از دایره علم اصول بیرون است. دلیل اول مورد خدشه گرفت، اما دلیل دوم و سوم بالاخره دلائل قابل توجهی است.

### ادله عدم خروج

در مقابل برخی مثل محقق بروجردی قائل شدند به اینکه قطع و احکام و آثار آن در مسائل علم اصول داخل هستند. محقق بروجردی معتقد است موضوع علم اصول «الحجة فی الفقه» است؛ می‌گوید اصلاً علم اصول موضوعش حجیت است، حجیت در فقه، یعنی هر چیزی که عنوان حجت بر آن منطبق شود و حجت در اصطلاح اصول غیر از حجت در اصلاح منطبق است. حجت در اصطلاح منطبق یعنی همان حد وسط که دیروز نیز به آن اشاره کردیم، آنچه که واسطه ثبوت اکبر بر اصغر شود، اما حجت در اصطلاح اصول به معنای «ما یحتج العبد به علی المولا» است، چیزی که عبد بتواند به وسیله آن در مقابل مولا احتجاج کند، اگر مولی گفت چرا این کار را نکردی؟ بگوید چون خودت اینچنین دستور دادی، چرا آن کار را کردی؟ چون کلامت ظهور در این داشت، چرا فلان چیز را نخریدی؟ برای اینکه یک نفر از طرف تو اینچنین گفت (خبر واحد ثقه)؛ به هر حال بتواند در مقابل مولا با آن احتجاج کند. در این صورت دیگر مسئله وسطیت بین صغری و کبرا مطرح نیست. شیخ انصاری حجت را اینطور معنا کرد و بر این اساس اشکالی هم ایجاد شد؛ اما محقق بروجردی می‌گوید موضوع علم اصول «الحجة فی الفقه» است، از نظر عرفی موضوع کل علم ما بیحسب فیه عوارضه الذاتیه؛ یعنی هر چیزی که پیرامون عوارض ذاتی آن در آن علم صحبت می‌شود، این می‌شود موضوع علم، اما در عین حال معتقد است وقتی ما از حجیت قطع بحث می‌کنیم دقیقاً منطبق بر موضوع علم اصول است.

به نظر ایشان ما وقتی بحث می‌کنیم آیا ظاهر کتاب حجت است یا خیر؟ این به طور مسلم یک بحث اصولی است. زیرا درست است حجیت در این مسئله محمول واقع شده، ولی این در واقع موضوع است نه محمول. بیان ذلک:

مسائل هر علمی عبارت است از قضایایی که موضوع آنها یکی از مصادیق موضوع علم است. اگر ما گفتیم موضوع علم اصول «الحجیه فی الفقه» است، بنابراین مسائل علم اصول نیز باید قضایایی باشد که موضوع آنها عبارت از یکی از مصادیق حجیت باشد. خب اینجا جای سؤال است که چطور شما می‌گویید «ظاهر کتاب حجة ام لا» اینجا «حجة» محمول واقع شده است، موضوع در این قضیه چیست؟ «ظاهر کتاب»، این یک قضیه است، یک مسئله اصولی است؛ «ظاهر کتاب حجة»، موضوعش «ظاهر کتاب» است و محمولش «حجة» است. اینجا «حجة» موضوع نیست، موضوع مسئله باید منطبق بر موضوع علم باشد، در حالیکه اینجا «حجة» محمول واقع شده است. محقق بروجردی می‌گوید درست است که «حجة» در این قضیه محمول واقع شده است، لکن آنچه در واقع اینجا مورد بحث است این است که آیا «ظاهر کتاب» از مصادیق «حجة» محسوب می‌شود یا نمی‌شود؟ پس اگر می‌گوییم «ظاهر کتاب حجة ام لا؟» معنایش این است که «ظاهر کتاب» مصداق «حجة» است یا خیر؟ پس اصل بحث در مباحث علم اصول بر می‌گردد به مصداقیت هر یک از این موضوعات برای حجیت.

ایشان می‌گوید بعینه این مسئله در باب قطع نیز جریان دارد. زیرا اولین چیزی که ما در باب قطع مورد سؤال قرار می‌دهیم این است که آیا قطع حجت است یا خیر؟ چه فرقی است بین «ظاهر کتاب حجة ام لا» و «القطع حجة ام لا؟» وقتی شما می‌گویید ظاهر کتاب حجت است، این دقیقاً مثل این است که بگویید «القطع حجة»؛ شما چطور «ظاهر کتاب الحجة» را به عنوان یک قضیه، به عنوان یک مسئله از مسائل علم اصول می‌شناسید، اما «القطع حجة» را می‌گویید یک قضیه و مسئله اصولی نیست؟ بالاخره همانطور

که حجیت ظاهر کتاب مورد بحث است و به همین دلیل شما این را داخل در علم اصول قرار دادید بالاخره حجیت قطع نیز مسئله‌ای است که در چارچوب علم اصول می‌گنجد. چه فرقی می‌کند حجیت از کجا ناشی شده باشد؟ این حال جعلی باشد یا ذاتی باشد؟ پس ایشان معتقد است که مباحث قطع داخل در علم اصول است و علت اینکه قدماء چندان به بحث قطع نپرداختند این بود که مسئله حجیتش واضح و روشن بوده و نیاز به استدلال و برهان نداشته و الا این از مسائل علم اصول می‌باشد.<sup>۱</sup>

### **بحث جلسه آینده**

تا کنون ما دو دیدگاه نقل کردیم، بر دیدگاه اول سه دلیل اقامه کردیم و بر دیدگاه دوم نیز یک دلیل اقامه کردیم. اما حق در مسئله کدام است؟ آیا مسئله قطع و آثار قطع از مسائل علم اصول خارجند یا یکی از مسائل علم اصول می‌باشند.

«والحمد لله رب العالمین»

---

<sup>۱</sup> نه‌ایة الاصول، ص ۱۲.